

شرح ابیات ۲۵۳۴ تا ۲۵۵۹ از دفتر پنجم مثنوی معنوی، مولانا۔ برنامه ۸۵۹ گنج حضور

♥️ « حکایت آن شخص که از ترس خویشتن را در خانه‌ای انداخت رخها زرد چون زعفران لبها کبود چون نیل دست لرزان چون برگ درخت، خداوند خانه پرسید که خیرست چه واقعه است گفت بیرون خر می‌گیرند به سُخره، گفت مبارک خر می‌گیرند تو خر نیستی چه می‌ترسی؟ گفت خر به جد می‌گیرند تمیز برخاسته است امروز ترسم که مرا خر گیرند.»

👉 این حکایت در میانه ی داستان خر و روباه و شیر آمده، که بیان می کرد که اگر من ذهنی و همانیدگی ها را حفظ کنیم، درک عمیقی از رفتاریمان نخواهیم داشت یعنی درحالی که دانش داریم و راه رستگاری را می توانیم با آوردن دلایل محکم به خودمان و دیگران توضیح بدهیم ولی در عمل برعکسش را انجام می دهیم و اعمال نفوذ دیگران را هم نمی توانیم خنثی کنیم پس نهایتا خیریت من ذهنی مغلوب وسوسه انگیزی های روباهیت من ذهنی مان شده و قربانی جهان بیرون می گردیم.

پس جناب مولانا می فرماید با استدلال کردن نمی توان از شر من ذهنی خود و دیگران خلاص شد و برای به عمل درآوردن معانی باید فضا را باز کنیم تا مرکز عدم شده و قرین خود زندگی گردیم در غیر این صورت خر گرفته می شویم.

♥️ آن یکی در خانه یی در می گریخت

♥️ زرد رو و لب کبود و رنگ ریخت

👉 شخصی با چهره ای زرد و لب های کبود و با رنگی پریده شتابان در خانه ای پناه می گیرد.

♥️ صاحب خانه بگفتش خیر هست

♥️ که همی لرزد تو را چون پیر دست؟

👉 صاحبخانه به او گفت: خیر است. چرا دستانت مانند سالخوردگان می لرزد؟

واقعۀ چون ست؟ چون بگریختی؟💖

رنگ رخساره چنین چون ریختی؟💖

👉 مگر چه اتفاقی افتاده است؟ چرا گریزانی؟ چرا رنگِ چهره ات اینگونه پریده است؟

👉 این خانه می تواند فضای یکتایی باشد، کسانی که فهمیده اند چه واقعۀ ای در جهان بیرون برای انسان رخ داده برای گریز از شر این بلا ، ترسان و لرزان می خواهند به آنجا پناه ببرند. واقعۀ چه هست؟ چرا کسانی که از آن بویی می برند از جهان بیرون بیمناک می شوند؟

💖 گفت : بهرِ سُخرهٔ شاهِ حَرون

💖 خر همی گیرند امروز از بُرون

👉 آن پناهجو می گوید بیرون دارند خر می گیرند و برای بیگاری دادن به شاه حرون می برند. (بیرون، یعنی به واسطه جاذبه ها یا دردهای جهان؛ خر می گیرند: کنایه از اینکه هوشیاری آزاد انسان ها را به من ذهنی می کشند و سپس به انجام کار بی مزد برای شاه حرون یعنی نیروی همانش جمعی، وا می دارند).

💖 گفت می گیرند، کو خر جانِ عم؟

💖 چون نه یی خر، رو، تو را زین چیست غم؟

👉 صاحبخانه می گوید تو که خر نیستی، پس نگران چی هستی؟

👉 جناب مولانا بشارت می دهند که اگر مرکز همانیده نباشد ما خر نیستیم پس جاذبه های جهان یا دردها نخواهند توانست ما را فریب بدهند و به واکنش بیندازند. بنابراین کسی که مرکزش عدم است قربانی رفتار هیچ کسی یا هیچ رویدادی نمی شود.

💖 گفت: بس چَند و گرم اندر گرفت

💖 گر خَرَم گیرند هم نَبودَ شِگفت

🌟 آن انسانی که از دنیای بیرون فراری شده می گوید: مزدوران خیلی جدی مشغول خر گرفتن هستند و اگر مرا هم خر بگیرند جای تعجبی ندارد.

🌟 یعنی انسانی که دید دویی و جسم پنداری دارد خیلی متمایل است که باورها و طرز دید خودش را به بقیه تحمیل کند زیرا حس امنیتش وابسته به باورها و ارزش های جمع و محیط است و هرچه افراد بیشتری با باورهای مشابه ببیند اطمینان بیشتری به خودش می یابد ولی اگر کسی را متفاوت ببیند گویی هویتش به چالش کشیده می شود، پس با تفاوتها می ستیزد.

💖 بهرِ خرگیری برآوردند دست

💖 جدِّ جد، تمییز هم برخاسته ست

🌟 چنان جدی و بی درنگ فقط به خر گرفتن مشغولند که آدمی را از خر تشخیص نمی دهند و دستشان به هر باشنده ای می رسد به جای خر می گیرند.

🌟 در واقع انسان های همانیده با من ذهنی آنچنان غرق باورها و الگوها هستند که نمی توانند تشخیص دهند برخی از انسان ها اصلا از جنس فکر و عقیده نیستند و سعی در تغییر فکر و عقیده ی آنها بی اساس است. مثلا کودکان و انسان هایی که در حال خودشناسی هستند و بزرگان معنوی، اینها ورای باورها و چهارچوب های فکری پیش ساخته سیر می کنند و رفتارشان زنده و طبیعی و بکر است ولی این برای انسان های محبوس در من ذهنی قابل تشخیص نیست و به اشتباه تفاوت عملکردی آنها را ناشی از تفاوت های باورهایشان پنداشته لذا سعی در تغییر باورهای انسانهای آزاده می کنند، غافل از آنکه آنها اصلا مقید به باورها و ارزش های منجمد نیستند.

💖 چونکه بی تمییزیان مان سرورند

💖 صاحبِ خر را به جایِ خر برند

🌟 و او ادامه می دهد، چون این افراد از نظر تعداد غالب هستند و در نقش های والدین و مربیان و حاکمان و گردندگان رسانه ها هستند بنابراین بر دیگران تسلط دارند و می توانند طرز دید و فکر خودشان را به دیگران نفوذ بدهند.

💖 نیست شاه شهر ما بیهوده گیر

هست تمیزش سمیع است و بصیر 

حضرت مولانا از زبان صاحب خانه می فرمایند که شاه جهان هستی خود عقل کل است که گردش کائنات زیر تصرف قوانین اوست و او بی علت کیفر نمی دهد. اگر دچار گرفتاری شدی یا خر گرفته شده ای بدان که مرکزت همانیده بوده است و از پشت عینک آن نگاه کرده ای و در واقع خودت هم قدرت تمیز نداشته ای، اگر مرکزت عدم باشد پس بینا و شنوا به هوشیاری نظر شده و قوه ی تشخیصت هم درست کار می کند پس به نرمی از دام ها ی دیگران می گریزی.

یک نکته ی بسیار مهم و آموزنده که آقای شهبازی فرمودند، که "اگر در امتداد و یا در مقابل رفتار یا سخن من های ذهنی دیگران شروع به واکنش یا حرف زدن کردید یعنی آنموقع حتما شما هم دارید با من ذهنی تان عمل می کنید، چرا که در برابر هرچیزی مقاومت کنی از همان جنس می شوی"؛ [در واقع خر گرفته می شوی].

آدمی باش و ز خرگيران مترس 

خر نه یی ای عیسی دوران مترس 

آدمی باش یعنی قوه شرح صدر را به کار بینداز تا این لحظه دم زندگی از تو جریان بگیرد، و از هیچ چیز نترس.

هر لحظه باید در هوشیاریمان داشته باشیم که، ظاهر این لحظه بازی است، تا زمانی که ظاهر را جدی نگیریم و تمام تمرکزمان روی باز نگه داشتن فضای باطنی باشد هرگز خر گرفته نخواهیم شد، بلکه مانند حضرت مسیح واسطه ی رساندن دم زندگی بخش به اطرافیان خواهیم بود.

اگر هنوز از برخورد با دیگران احساس ناراحتی داری حتما یک همانیدگی در مرکزت هست و شاید هنوز ناموس داری، توقع داری، انتظار قدردانی شدن و درک شدن و دریافت احترام داری که می رنجی، زندگی می گوید باید اینها را شناسایی کرده و نفی کنی و فضا را بینهایت بگشایی.

چرخ چارم هم ز نور تو پُر است 

حاش الله که مقاومت آخر است 

🌟 ادامه می دهد که تو هم مثل حضرت عیسی می توانی بعد چهارم وجودت که آسمان درونت است را باز کنی و از آنجا نور عشق و خرد دریافت کرده و با دم مسیحایی ات به این لحظه برکت ببخشی و دلهای افسرده خر گیرندگان را هم به زندگی مرتعش کنی.

💖 تو ز چرخ و اختران هم برتری
💖 گرچه بهر مصلحت در آخری

🌟 اگرچه انسان با یک سری اقلام و با من ذهنی همانیده است ولی آن موقتی است و حالا که راه بقای فیزیکی اش را آموخته دیگر نیازی نیست به همانیدگی ادامه بدهد و این لحظه به هیچ قضاوت و تفسیر ذهنی اش احتیاج ندارد، پس می توانی بدون نگرانی روی از ذهن برگردانده و برحسب سبب هایی که ذهنت نشان می دهد نگران خر گرفته شدن نباشی.

💖 میر آخر دیگر و خر دیگر است
💖 نه هر آنکه اندر آخر شد خر است

🌟 هر انسانی که وارد جهان شده با من ذهنی اش همانیده گشته ولی برخی افراد توجه زنده شان را از داخل من ذهنی کشیده اند بیرون و ناظر بر آن شده اند و اختیار چهار بعدشان را از زیر سلطه ی شرطی شدگی ها خارج کرده و در این لحظه هماهنگ با نوای زندگی شده اند.

💖 چه در افتادیم در دنبال خر
💖 از گلستان گوی و از گلهای تر

🌟 می گوید دنبال خر نیوفت برای اینکه همه اش باید حرف بزنی همه اش باید ذهن کار کند، ذهن هم که کار کند من ذهنی به وجود می آید.

🌟 هرگز یادمان نرود که در هر شرایطی مسئولیت کیفیت هوشیاریمان با خودمان است پس به جای تمرکز روی دیگران و روی وضعیت چرا فضا را برای جاری شدن برکت زندگی به رویداد این لحظه باز نکنیم تا آتشی که از قضاوت و مقاومت برخاسته خاکستر شده و تبدیل به گلستان معارف شود؟

از انار و از تُرنج و شاخ سیب

وز شراب و شاهدان بی حساب

می توانیم از این بگوییم که همه ی ما مثل دانه های یک انار هستیم در آغوش فضای یکتایی، که نظم حکیمانه زندگی هرکداممان را برای سامان بخشیدن به محیطمان در جایی نشانده. می توانیم از کِشش غیبی بگوییم که همچون عطر دل انگیز نارنج استشمام می کنیم و ما را در پی خود به فضای گشوده می کشاند؛ از ثمرات فضاگشایی بگوییم که مثل شاخ سیب پربار است و چون شراب به تمام ابعاد وجودی مان جاری می شود و به هزار گونه به ما پیام می دهد و برای بیداری مان یاری می رساند.

یا از آن دریا که موجش گوهر است

گوهرش گوینده و بیناور است

می توانیم از رحمت و عنایت زندگی بگوییم که شامل حالمان شده و چشمانمان را به روی حقیقت هستی باز کرده، و به صورت صبر و شکر و پرهیز و رضا و پیغامهای معنوی از طریق ما بیان می شوند.

یا از آن مرغان که گل چین می کنند

بیضه ها زرّین و سیمین می کنند

چرا از عارفانی نگوییم که فضا را باز می کنند و خرد و عشق زندگی را دریافت کرده و به صورت پیغام بیدارکننده بیان می کنند به طوری که وقتی ما گوش جان به آنها می سپاریم و رویشان تامل می کنیم هوشیاری ما هم بر می خیزد و پر و بال پرواز و رفتن به سوی اصلمان می گشاییم.

یا از آن بازان که کبکان پرورند

هم نگون اشکم هم استان می پَرند

🌟 چرا از بزرگانی نگوییم که به زندگی زنده شده اند و طالبان حقیقت را هم از بیرون تعلیم می دهند و هم از درون با ارتعاششان روی مرکز آنها اثر می گذارند و چرا از خودمان نگوییم که داریم هم با کارهای بیرونی مثل عبادت و مراقبه و ذکر آگاه می شویم هم از درون فضاگشایی می کنیم و به اصلمان تبدیل می گردیم؟!

💖 نردبان هایی ست پنهان در جهان

💖 پایه پایه تا عنان آسمان

🌟 هوشیار شدن مراتب مختلفی دارد که با هربار فضاگشایی و شناسایی، قسمتی از هوشیاری از داخل همانیدگی بیرون کشیده شده و یک پایه به سوی بینهایت شدن بالا می رویم. پس دیگر پندار کمال و عجله و ناامیدی و شک را که آواز غول است جدی نگیریم و تمام توجه را بگذاریم روی باطن که فضا باز کردن اطراف آن احساسات است، تا خر گرفته نشویم و از این پایه ها هم عبور کنیم و بالا تر برویم.

💖 هر گره را نردبانی دیگر است

💖 هر روش را آسمانی دیگر است

🌟 می گوید زندگی، هر شخصی و هر گروهی را با روش ها و عبور دادن از مراتب متفاوتی به خودش بیدار می کند؛ پس اگر سطح خودتان را با دیگری مقایسه کنید یا روش های دیگران را بسنجید و قضاوت کنید به ذهن می افتید.

🌟 روشن می شود وقتی خرد زندگی در حال هدایت باشندگان با نردبان های مختلف است، خبر و سنی ما که می خواهیم دیگران را مجبور کنیم از نردبان بدلی ذهن ساز ما استفاده کنند جز کارافزایی و اتلاف نیروی زندگی نیست.

💖 هر یکی از حال دیگر بی خبر

💖 ملک با پهنا و بی پایان و سر

🌟 فضای یکتای هوشیاری، بی نهایت است و زندگی از بی نهایت جهت در حال بیدار کردن هرانسان به خودش است که این در بیرون به صورت های گوناگون تجلی می نماید ولی ذهن جسم بین فقط آن صورت های متفاوت

را می‌بیند و از دیدن حقیقت مشترک و همگرایی زیر آنها بی‌خبر است. پس برای در امان ماندن از خطای دید من ذهنی، در برابر دیگران تنها باید فضا را باز کنیم تا نه خودمان خر بشویم نه دیگری را خر بگیریم.

این در آن حیران، که او از چیست خوش

و آن درین خیره که حیرت چیستش؟

ما وقتی با دید جسم بینی نگاه می‌کنیم وضعیت دیگران را با چهارچوب‌های ارزشی خودمان می‌سنجیم و اگر با قالبهای فکری ما جور نباشند درک نمی‌کنیم چرا دیگران شاد هستند و تصور می‌کنیم الکی خوش اند ولی غافل از این هستیم که آنها ریشه‌شان به زندگی وصل است و در حال تغذیه از منبع شادی و زندگی هستند. و انسان‌های آزاده هم تعجب می‌کند که چرا افراد دردمند هم با اینکه ریشه در فضای یکتایی دارند ولی از آن بُعد وجودشان غافل اند و در سطح و ظاهر گم شده و شادی‌شان را در گرو اقلام فانی گذاشته و کیفیت زندگی را بر حسب چندی و چونی چیزها اندازه می‌گیرند؟!

صحن عرض الله واسع آمده

هر درختی از زمینی سر زده

زندگی عرصه‌ی بی‌نهایتی است که در این لحظه به صورتهای گوناگون متجلی می‌شود یعنی تمام فرم‌ها وجوه مختلف یک زندگی هستند و با ظاهر و روشی متفاوت در حال کار برای منظوری یگانه اند مثل درختهایی که همه از خاک یک زمین روییده اند و برحسب طبیعت وجودشان با شیوه‌های متفاوت یک خاک را تبدیل به میوه‌های گوناگون می‌کنند.

بر درختان شکرگویان برگ و شاخ

که زهی ملک و زهی عرصه‌ی فراخ

در فضای گشوده‌رهایی از چهارچوبهای توهمی و تنشها و استرسها، استعدادهای بالقوه چهار بعد مادیمان هم به فعل تبدیل می‌شوند یعنی ذوق زندگی از ما جریان گرفته و ساختارهای زیبا می‌آفریند.

بلبلان گرد شکوفه پر گره

که از آنچه می خوری، ما را بده 💕

انسانی که فضا را بینهایت گشوده و قائم شده روی هوش کل، این لحظه چون درخت بهاری پوشیده از شکوفه است، یعنی انبوه معارف زنده کننده از او بیان میشوند، و حقیقت جویان چون بلبلان عاشق به دور او و پیام هایش می گردند تا آنها هم از فیض برخوردار شده و بتوانند خوش بنالند، یعنی طلب صادقانه بیابند.

با سپاس 🙏

الناز از ایتالیا 🇮🇹